■ **شاعری بدون «پیپ» و «پاپیون»!** / تأملی در جان و جهان سروده‌های سلمان هراتی
■ **رباعی‌ها در فراز و فرود** / یادداشتی بر مجموعه‌شعر «میوه باران» اثر محمدرضا سهرابی‌نژاد
■ **آلبومی زنده از شعر** / نقدی بر مجموعه شعر «یادگاری‌ها با درخت بزرگ می‌شوند» سروده مهدی نظارتی‌زاده

تأملی در جان و جهان سروده‌های سلمان هراتی

شاعری بدون پیپ و پاپیون!

[رضا اسماعیلی]

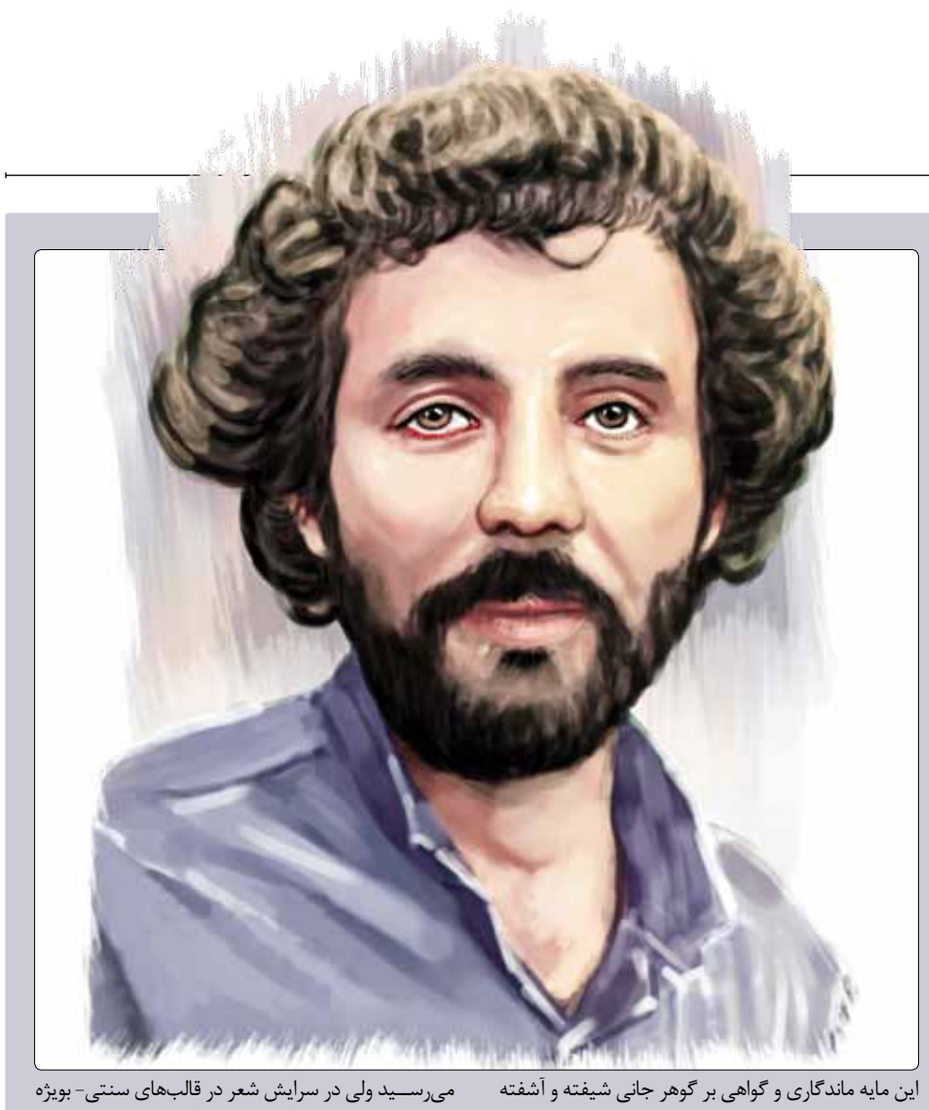

ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم
وطن من!
ای تواناترین مظلوم
تو را دوست می‌دارم!
ای آفتاب شمایل دریا دل
و مرگ در کنار تو زندگی است
ای منظومه نفیس غم و لبخند
ای فروتن نیرومند!
ایستاده‌ایم در کنار تو، سبز و سر بلند
دنیا، دوزخ اشباح هولناک است
و تو آن درخت گردوی کهنسالی
و بیش از آنکه من خوف تبر را نگرانم
تو ایستاده‌ای

مرحوم «سلمان هراتی» -بی‌هیچ اغراقی- از تاثیرگذارترین و پرمخاطب‌ترین شاعران نسل انقلاب است. شاعری متعهد به انسان و کرامت‌های انسانی که در ۳ حوزه شعر انقلاب، دفاع‌مقدس و آیینی، اشـعاری درخشان و درخور تامل دارد. سلمان به همراه سیدحسن حسینی و قیصر امین‌پور، ۳ ستون استوار شعر انقلاب اسلامی بودند. پرستوی عاشقی که به فراخوان حضرت دوست، ناگهان دامن از خاک کشـیدند و خوش‌نشین بیکرانگی افلاک شدند. سـلمان، گیله‌مردی سپیدگو و سپیدرو بود که شجره طیبه شعر انقلاب اسلامی در طراوت باران آثار ارجمندش بالنده شد و به برگ و بار نشست. شاعری که خون شیعی در رگ‌هایش جریان داشت و قلبش به مهر اهل‌بیت(علیهم‌السلام) در سینه می‌تپید. شاعری که «درد» دین را با «درک» دین آمیخته بود و به روز حساب می‌اندیشید:

زندگی ساعت تفریحی نیست
که فقط با بازی
یا با خوردن آجیل و خوراک
بگذرانیم آن را
هیچ می‌دانی آیا
ساعت بعد چه درسی داریم؟
زنگ اول دینی
آخرین زنگ حساب!

شاعری انسان‌دوست و آرمانخواه که مومنانه به وطنش که در قاب چشم او «تواناترین مظلوم» بود، عشق می‌ورزید و پاره‌های دلش را عاشقانه نذر شهیدان می‌کرد.

شاعری که بدون «پیپ» و «پاپیون» بکرترین و روشنفکرترین شـاعر مسـلمان زمانه خود بود، بدون آنکه سودای «نوبل» در سـر داشـته باشـد، چرا که او پیش‌تر، صله و پاداش خود را از «سینه‌سرخان» عاشقی دریافت کرده بود که پرچم آزادگی را بر بام آسمان سبز میهنش به اهتزاز درآورده بودند.

«شبان عاشقی» که با کوه و دریا و جنگل زیسته بود و خوب می‌دانست «گل پایان قشنگی دارد». شاعری که روحی مطهر داشـت و گفتنی‌هایی معطر. شاعری که سنتش «نوگویی» و «توجویی» بود و همچون «سهراب» بر این باور که:

چشم‌ها را باید شست
جور دیگر باید دید...

■ **خورشید پر فروغ «آسمان سبز»**

همچنان که اشـاره شـد، سلمان از شـاعران شاخص و جریان‌ساز نسـل اول انقلاب بود که به همراه نام‌آوران شعر انقلاب اسلامی سیدحسن حسینی و قیصر امین‌پور برای ایفای رسالت انسانی و اجتماعی‌اش، پا به وادی ادبیات گذاشت و در طول عمر کوتاهش- ۲۷ سال- با خلق آثاری ارزشمند، شجره طیبه شعر انقلاب اسلامی را بارور کرد.

۲ مجموعه شعر «از آسمان سبز» که در زمان حیات وی و «دری به خانه خورشید» که بعد از آسمانی شدنش به ترتیب سال‌های ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ چاپ شد، در شمار آثاری است که از او به یادگار مانده است. همچنین از سلمان مجموعه شعری با عنوان «از این ستاره تا آن ستاره» سال ۱۳۶۷ چاپ شد که ویژه کودکان و نوجوانان است اما بسیاری از ادب‌دوستان او را با مجموعه شعر «از آسمان سبز» می‌شناسند که چاپ این دفتر در زمان خود حادثه‌ای خجسته در شعر بود. بدون اغراق باید گفت صلابت و حلاوت بسیاری از شعرهای این دفتر که در سال‌های آغازین انقلاب و در طول دوران پرافتخار دفاع‌مقدس سروده شده‌اند، در ذائقه بسیاری از خوانندگان مشتاق و جدی ادبیات معاصر هنوز هم باقی مانده است.

هراتی با مجموعه شعر «از آسمان سبز» پا در وادی ادبیات گذاشت و نام روشن خود را در دفتر شعر انقلاب اسلامی به ثبت رساند. وی از شاعرانی بود که ضمن اعتقاد به ضرورت خطر کردن برای آفرینش ادبی و با التزام به نوآوری، به این نکته نیز توجه داشت که باید در مسیر اعتدال گام بردارد و با حفظ اصول و قواعد به این مهم بپردازد تا در چاه و چاله‌بازی‌های لفظی، صوری و تکنیکی سقوط نکند، زیرا او بر این اعتقاد بود که شعر باید پلی برای ایجاد ارتباط صمیمی با مخاطب باشد و این مهم هیچ‌گاه با دمیدن در تنور الفاظ مطنطن حاصل نمی‌شود، بلکه با دمیدن روح عشق و صداقت و تعهد در کالبد همین واژه‌های معمولی به دست می‌آید.

■ **پرواز را به خاطر بسپار...**

حسـین مهدوی (م. مؤید) درباره سـلوک ادبی سلمان هراتی می‌گوید: برای ما سـلمان هراتی جذابیتش در همان رازی است که او برای ماست. برای پاره‌ای، سلمان هراتی از آن رو توجه‌انگیز اسـت که انگیزشی است به سوی سهراب، زبان سهراب، جهان سهراب، نگاه سهراب و دیگر هیچ. برای پاره‌ای، یادآور فروغ است. برای پاره‌ای او نهالی است که هنوز برومند نشده است و بر و بارش را ظاهر نساخته است و این، دل سوز است و دلسوزی آنان را برمی‌انگیزد. چونان هر چیز ناتمام. گویی او امکان مثمری است که به ثمر نرسیده است. و دل، بر آن ثمره‌هایی که به ثمر نرسیده‌اند، می‌سوزد. این گروه، چنین می‌پندارند که اگر او می‌ماند... و اگر او می‌سرود... آن‌گاه تصویر شاعری پرآوازه را در قد و قواره سهراب، در خیال‌شان مجسم می‌کنند که بیشتر دل‌شان را می‌سوزاند... بسیاری از شاعران می‌میرند اما مرگ‌شان شعرشان نیست و مرگ، چونان تقدیری شوم بر آنان فرو می‌افتد و آنان را می‌برد و بازتابی از آنان در مرگ و بازتابی از مرگ در شـعر و بازتابی از شعر در مرگ‌شان باقی نمی‌ماند اما راز «هراتی» آن بود که این بازتاب صمیمانه، چونان یک تقدیر و خواهش و رویداد اصلی، همه او شد و شعر او شد. بی‌هیچ گمانی شعر او از این رو برای ما عزیز و خواندنی و صمیمانه است و پر از بارقه تازگی که آن خبر را در خود نهفته دارد و می‌توان از هر بند بند شعرش، این مایه ماندگاری و گواهی بر گوهر جانی شیفته و آشفته از عشق را دید و اینها تنها در «نیایش واره‌ها»ی پانزده‌گانه او خلاصه نشده‌اند».

■ **شاعر معترض و عدالت‌خواه**

سـلمان هراتی را باید جزو پیشـگامان شـعر اجتماعی انقلاب- شعر اعتراض- دانست. چنان که سیدحسن حسینی در کتاب «گزیده شـعر جنگ و دفاع‌مقدس» درباره سلمان گفته است: «اگر زنده می‌ماند، یقینا صراحت و دردمندی‌اش او را به اصطکاک شدید با کج‌روی‌ها می‌کشاند». مجموعه «از آسمان سبز» او دربردارنده نمونه‌های موفق و قابل تاملی از این ژانر ادبی است. برای نمونه شعر «زمزمه جویبار» او به عنوان یک نمونه موفق از شعر اجتماعی دهه ۶۰ قابل بررسی است. سلمان در این سروده پرتپش و موضع‌مند، هنرمندانه به ترسیم سیمای سیاه و غیرانسانی جامعه «ارباب و رعیتی» پرداخته است. وی که خود یکی از زخم‌خوردگان نظام ستمشاهی است، در «زمزمه جویبار» به تداوم حاکمیت ارزش‌های پوسیده ارباب و رعیتی در جمهوری نوپای اسلامی که برای تحقق «عدالت علوی» بنا شده، شدیدا معترض است:

چرا عبدالله به شهر نیاید؟
وقتی ارباب به ناموسش چشم دارد
مادر می‌گوید: چرا هنوز حق با ناصرخان است؟!
چرا سهم عبدالله جریب جریب زحمت است و حسرت
و سهم ناصرخان
هکتار هکتار محصول است و استراحت؟
مگر عبدالله، زیر بوته به عمل آمده است
که صاحب هیچ زمینی نیست؟
پس چرا عبدالله فقط کاشتن را بلد است
و ارباب برداشتن را؟
ما در مقابل آمریکا ایستادیم
اما چرا هنوز کیومرث خان خرش می‌رود؟!»

■ **نواندیشی با تکیه بر پشتوانه ادب پارسی**

هراتـی هر چند در عرصه شـعر سـپید موفق‌تر به نظر می‌رسـید ولی در سرایش شعر در قالب‌های سنتی- بویژه غزل- نیز دستی توانا داشت و این نشانه ریشه‌مند بودن شعر فرمند و ارجمند او است. زبان او در غزل، زبانی سالم، منسجم و استوار، عاری از هرگونه غموض، تصنع و تکلف و پیراسته از کسره‌های اضافی یا وصفی سهل‌انگارانه و ترکیب‌سازی‌های «جدول ضربی» اسـت که در برهه‌ای از تاریخ ادبیات بعد از انقلاب، سخت باب شده بود. طراوت و دلنشینی این غزل‌ها تا حدود زیادی مرهون پیوند مبارک قابلیت‌های موسیقایی و فنی غزل کهن با مؤلفه‌های زبانی سبک نیمایی است که محصول این پیوند در ذهن و زبان هراتی و اکثر شاعران بعد از انقلاب، زایش غزل‌هایی است که اصطلاحا به آن «نوکلاسیک» یا غزل مدرن می‌گویند:

دیروز اگر سوخت، ای دوست! غم برگ و بار من و تو
امروز می‌آید از باغ، بوی بهار من و تو
آنجا در آن برزخ سرد، در کوچه‌های غم و درد
غیر از شب آیا چه می‌دید چشمان تار من و تو؟
دیروز در غربت باغ، من بودم و یک چمن داغ
امروز خورشید در دشت، آیینه‌دار من و تو
غرق غباریم و غربت، با من بیا سمت باران
صد جویبارست اینجا در انتظار من و تو
این فصل، فصل من و توست، فصل شکوفایی ما
برخیز با گل بخوانیم، اینک، بهار من و تو
با این نسیم سحرخیز، برخیز! اگر جان سپردیم
در باغ می‌ماند، ای دوست! گل یادگار من و تو
چون رود امیدوارم، بی‌تابم و بی‌قرارم
من می‌روم سوی دریا، جای قرار من و تو

سـخن آخر اینکه «سلمان با سـروده‌های به جا مانده از دردمندی‌اش، تا همیشه خواهد ماند و حریم و حرمت صدای خود را از گزند سوداگران بی‌ذوق و سواد بی‌خبر از معیارهای رندی و دردمندی حفظ خواهد کرد. یاد او و کوچ نابهنگامش برای همیشه در خط مقدم دل‌های صمیمی، زنده است و به بی‌خطی‌های حقیر، شاعرانه پوزخند می‌زند».

یادداشتی بر مجموعه‌شعر «میوه باران» اثر محمدرضا سهرابی‌نژاد

رباعی‌ها در فراز و فرود

وارش گیلانـی: محمدرضـا سـهرابی‌نژاد از شـاعران قدیمی کلاسیک‌سراست که به شاعر رباعی یا شاعر رباعی‌سرا مشهور است. وی دفتری از رباعیات و دوبیتی‌های خود را با نام «میوه باران» توسط انتشارات اطلاعات در ۱۲۰ صفحه سال ۹۷ منتشر کرده است.

وی که متولد ۱۳۳۲ اسـت، اولین کتابش را سال ۶۹ با نام «اشارات اشک» از سوی نشر برگ حوزه هنری منتشر کرد. مجموعه شعرهای «این همه باران»، «آیینه‌ها»، «ناگهان زلال»، «پیغمبری بر امت خویشتن»، «وطنم ابراهیم»، «از صاعقه تا باران» و... به علاوه «یاقوت شکسته» که آن را سال ۹۶ منتشر کرد، از دیگر آثار او است. از ۱۸ کتابی که محمدرضا سهرابی‌نژاد منتشر کرده، ۲ جلدش گزینه اشعار، یک جلدش اشعار گزیده دفاع‌مقدس و یک کارش نیز پژوهشی است که با این کسر کردن‌ها می‌شود ۱۴ مجموعه‌شعر که برای یک شاعر در دهه ششم زندگی تقریبا آمار خوبی است. یعنی شاعر نه زیاد چاپ کرده و نه کم، آن هم با توجه به اینکه مجموعه‌ها معمولا بین ۸۰ تا ۱۵۰ صفحه هم بیشتر نباید باشد.

مجموعه‌شـعر «میوه باران» اغلب رباعی است و از آنجا که سـهرابی‌نژاد اهل طنزگویی هم هسـت، از این‌رو شعرها بویژه رباعیاتش خالی از طنز نیسـت. رباعیات «جار» و «بازنشسته» ۱ و ۲ نمونه‌ای است از آن بسیار:

«اینان به سمند نامت افسار زدند
نقصان تو را بر در و دیوار زدند
از لطف بود که دوستانت، شاعر!
فورا خبر مرگ تو را جار زنند»

یکی دیگر از ویژگی‌های شـعر سهرابی‌نژاد، وجه اعتراضی اشعارش است؛ اعتراض به هر چیز و این نیز از روحیه طنازش سرچشمه می‌گیرد، چرا که اساسا طنز با اعتراض یا حداقل اشکال و ایرادگرفتن همخانگی دارد. رباعیات «باغ- گلدان» و «سرباز» از جمله رباعیات اعتراضی است:

«در کنج قفس، پرنده‌های خوشخوان
زخمی تن بره‌آهوان لرزان
نفرین خدا به آدمیزاده که کرد
جنگل را باغ و، باغ‌ها را گلدان»

با این رباعیات طنزگونه یا رباعیاتی که به طنز پهلو می‌زنند، خواننده کتاب فکر می‌کند با شعر طنز مواجه است اما نه، تنها بخش‌هایی از این کتاب طنز است. یعنی تقریبا کمتر از نیمی از اشعار این کتاب طنز است یا خالی از طنز نیست.

و این بازمی‌گردد به ماهیت ذاتی شعر سهرابی‌نژاد که خاصیتی اینچنینی دارد.

بخشی از این رباعیات و دوبیتی‌ها اشعار آیینی و مذهبی است؛ رباعی «شفیع» یک نمونه از آنهاست:

«در اوج خزان عطر ربیع آوردم
گل‌های توسل بدیع آوردم
در نیمه‌شبی ناله‌کنان پیش خدا
پیغمبر اشک را شفیع آوردم»

ایـن مجموعه از دوبیتی‌های طنـز و آیینی و دوبیتی‌های جـدی در حوزه‌های دیگر نیز خالی نیسـت. دوبیتی «حیدر» یکی از آن نمونه‌هاست:

«گل ما را معطر آفریدند
ز خاک پای دلبر آفریدند
فقط با عشق حیدر شد مسخر
دل ما را که خیبر آفریدند»

در بین دوبیتی و رباعیات، گاه نیز اشعاری یافت می‌شود که مصراع آخرش یک ضرب‌المثل یا یک اصطلاح مشهور آورده شده است. این بهره‌گیری از مثل‌ها و نظایر آن در واقع غنی‌ساختن شـعر و شناسنامه‌دار کردن شـعر است و آن را از یک پشتوانه قوی برخوردار کردن اسـت،

بویـژه اگر در پایان رباعـی و دوبیتی بیاید که از قدیم گفته‌اند مصـراع آخر و پایانی هر رباعی و دوبیتـی علاوه بر اینکه باید بخوبی و درسـتی حرف آخر را بزند (چون ۳ مصراع اول برای مصراع آخر یک مقدمه و پیش‌زمینه است)، باید حرفی کوبنده و تاثیرگذار داشته باشد. حال اگر شاعری زمینه را بخوبی آماده کرد برای مصراع آخر و نیز مصراع آخر را از مثلی انتخاب کرد و آن را بدرستی جایگزین کرد (با توجه به چینش قدرتمند ۳ مصراع اول)، آن وقت اسـت که چنین بهره‌برداری‌هایی شعر را دارای پشتوانه‌های متعدد می‌کند و سرآمد. حال ببینیم سهرابی‌نژاد از این کار چه رهاوردی و نتیجه‌ای کسب کرده است:

«هنوزم سوگوار آفتابم
سراپا حسرتم، درد مذابم
دمی خاموش شو، آتش گرفتم
«مدینه گفتی و کردی کبابم!»»

به نظر نمی‌آید شاعر از این مثل مشهور خوب بهره برده باشد.

مجموعه میوه باران ۲ بخش دارد؛ بخش اول شامل رباعیات و دوبیتی‌های آیینی است تا صفحه ۲۲ و بخش دوم تا صفحه ۱۱۹ شامل رباعیات و دوبیتی‌های اجتماعی است.

در کل رباعیـات بیـش از ۸۰ درصد از کتاب را در برگرفته است اما یکی از بی‌سلیقگی‌ها در صفحه‌آرایی کتاب این است که دوبیتی‌ها به صورت مجزا و در بخش خاص چاپ نشده است و به صورت پراکنده در بین رباعیات آمده است؛ کاری که حتی ناشران معمولی هم زیر بار چنین کج‌سلیقگی‌هایی نمی‌روند و از ناشر باسابقه و استخوان‌داری چون انتشارات اطلاعات بعید است!

می‌توان گفت بهترین بخش کتاب، نیمه اول بخش دوم است که شعرها پر از رنگ و موسیقی است، به واسطه تخیل خلاقی که شاعر خرج آنها کرده است. با این اوصاف، بهترین رباعیات در همین بخش یافت می‌شود.

جهت نمونه رباعی «درخت» را انتخاب کردیم:

«ساغر ساغر شراب، نوشیده درخت
بیخود شده، در پوست نگنجیده درخت
از جشن تولد دل‌انگیز بهار
پروانه رنگ‌رنگ، پوشیده درخت»

تعابیر بکر و تازه، یکی دیگر از ویژگی‌های این دفتر اسـت، بویژه در بخشـی که در بالا از آن یاد شـد. شاعر در این بخش «برای نسیم دوچرخه قائل شده و برای خورشید گیوه!» گاهی هم شاعر حال و هوای خیامی به سرش می‌زند اما با الهام از او، رباعی مومنانه می‌گوید:

«نقاش ازل که رنگ و رو ساخت مرا
سرشار ز عشق و آرزو ساخت مرا
تا مست شوم به ذکر هوهو شب و روز
از رشته انگور گلو ساخت مرا»

این رباعی با همه خوبی، مصراع اولش سست و دچار ضعف تالیف است:

«نقاش ازل که رنگ و رو ساخت مرا!»

این اشکالات گاه در رباعیات دیگر به گونه‌های مختلف خود را نشان می‌دهد؛ مثلا گاهی ابیات قوی نیست یا سست است؛ مثل مصراع ۴ دوبیتی «رقص گل» که اتفاقا باید از همه مصراع‌ها قوی‌تر باشد! اینکه نیست هیچ، متاسفانه سست هم هست:

«پرستو آمد و بال شعف زد
قناری نغمه شد، پروانه دف زد
به رقص آمد به تالار چمن، گل
نسیم از شوق او برخاست، کف زد»

حـالا در مقابل دوبیتی بالا، رباعی «ققنوس» را بخوانید که برخلاف آن، شعر خوبی است اما فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین مصراعش در مصراع دوم بیت اول آمده، در صورتی که شـاعر می‌توانست چیدمان مصراع‌ها را با کمی دخل و تصرف و شاید هم به ضرورت، با عوض کردن یکی دو کلمه شعر، مصراع دوم را در پایان رباعی بیاورد که رباعی فصیح و بلیغ لاجرم کوبنده هم شود و اگر دقت کنید، این مصراع حتی به لحاظ معنایی و تکامل‌بخشی، افضل‌تر از مصراع‌های دیگر است؛ خاصه آنکه اهمیت و ارزش ققنوس و حتی حقیقت و ماهیت ققنوس تنها زمانی است که وقت مرگش خود را آتش می‌زند تا از خاکسترش ققنوسی دیگر زاده شود:

«کو شعله که تا کشم در آتش پر خویش؟
ققنوس شوم مگر ز خاکستر خویش
با عقل، حیات جاودان ممکن نیست
کو خنجر عشق تا رهانم سر خویش؟»

اینها همه اشکالات ریز و درشتی است که توجه نکردن شاعر به آنها منجر به یک اشکال اساسی می‌شود، بویژه اگر شاعر ۶۷ ساله هم باشد! بخش دوم با رباعیات طنز پایان می‌گیرد اما در اوایل این بخش ما با تعداد زیادی دوبیتی دفاع‌مقدسی و آیینی روبه‌رو هستیم. با یکی از آنها سخن را به پایان می‌بریم:

«چه می‌شد شب همیشه ماهرو بود
بشر با روشنایی، روبه‌رو بود
نماز مهربانی با جماعت
ادا می‌گشت و دل‌ها با وضو بود».

نگاه

نقدی بر مجموعه شعر «یادگاری‌ها با درخت بزرگ می‌شوند» سروده مهدی نظارتی‌زاده

آلبومی زنده از شعر

[حمیدرضا شکارسری]

هنر و ادبیات در روزگار ما عمومی‌تر شده و از انحصار گروهی خاص با عناصر و واژگانی خاص خارج شده است. این امر از آنجا ناشی می‌شود که فردیت انسان نسبت به دوران پیشـامدرن اساسا برجسته شده است و از انحلال کامل در جمع‌های بزرگ‌تر و گم‌شـدگی در هزارتوهای ایدئولوژی‌های اجتماعی، فلسـفی و حتی دینی رهایی یافته است. در هنر و ادبیات فرصتی عالی برای بروز این فردیت فراهم می‌شـود، پس اینها بستری می‌شود برای نمایش شـخصی‌ترین حالات و آنات انسان معاصر که به رغم آرمان جهانی‌سـازی و شبیه‌سازی مدرنیته بشدت خاص و تنهاسـت؛ موقعیتی که در آن می‌توان بسته به زیسـت هنرمند سراغ اشیا را در اثر هنری و ادبی گرفت و نه بنا بر عادتی که سنت طی سده‌ها ایجاد کرده است و بر اسـاس همان عادت، زیبایی و لذت هنری را تعریف کرده است. در این وضعیت اثر هنری و شعر اگر چه بنا بر ماهیت خود ذهنی است اما بروزی کاملا عینی می‌یابد و ملموس می‌شود، درست مثل شعرهای مهدی نظارتی‌زاده:

«در را باز می‌کنم / می‌ترسـم نوزاد رهاشده پشت در / من باشم»

شعری پر از شیء، بشدت دیدنی و در عین حال فراتر از دست واقعیت. با دیدن شعر نظارتی‌زاده فکر می‌کنیم می‌توانیم قلم برداریم و آن را ترسیم کنیم اما با شروع کار می‌بینیم به رغم دیدنی بودن، نمی‌توان آن را در قالب و ژانری جز همان شـعر ریخت؛ آرمانی که در افق دید هر هنرمند و شاعری است. می‌توانی آینه‌ای بکشی و مردی را جلوی آن اما هرگـز نمی‌توانی حس دوری از خویش را در آن نقاشی به اجرا بگذاری؛ حسی که تنها و تنها با همین چند کلمه و در همین شعر کوتاه، در چند سطر

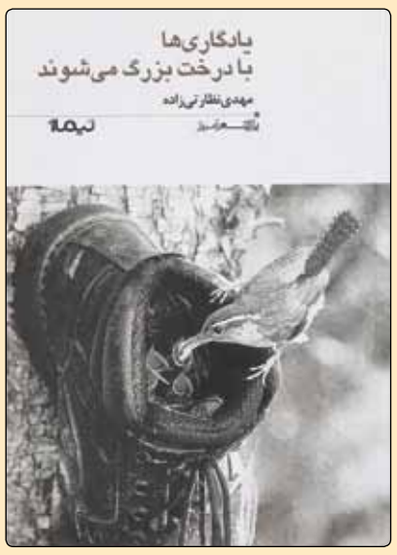

به اجرا درآمده است:

«گاهی آنقدر از خودم دورم / که نقطه‌ای در آینه / برایم دست تکان می‌دهد»

آیا می‌توان گمگشتگی و غربت انسانی در جهان هستی را عینی‌تر و موجزتر از این به تصویری زبانی کشید؟

عینی‌گرایی و جزءنگری که امکان حضور هر کلمه‌ای را در شـعرهای نظارتی‌زاده فراهم کرده، نوشـته‌های او را متنوع و رنگارنگ کرده اسـت اما جالب اینجاست که این تنوع رنگین درونمایه‌های شـعری او را سـطحی و دم‌دستی نشان نمی‌دهد و این خطری است که شعرهای عینی‌گرا و جزءنگر را بشـدت تهدید می‌کند و امروز در آسیب‌شناسی ساده‌نویسی و کوتاه‌نویسی شعر، شایسته توجهی جدی است.

نظارتی‌زاده بنا بر آنچه گفته شد از روزمرگی می‌نویسد اما این روزمره‌نویسـی خـود را از ابتذال روزمرگی بیرون می‌کشـد، چرا که تخیلی فرهیخته و اندیشه‌ورز به متن و عناصـر، در فرم و چینش‌هایی تازه، شـکلی دیگرگون می‌بخشد:

«غمگین‌ترین جای مجسـمه / لبخندی است / که با چاقو تراشیده‌اند»

حـالا دیگر نه این مجسـمه مجسـمه‌ای عادی اسـت و نه لبخند او لبخندی خشـک و بی‌معنا. آیا این مجسـمه هر کدام از خود ما آدم‌ها نیسـتیم؟ کـدام متن جز این شـعر می‌توانـد چنین مختصر به بیان آن «آن» شـاعرانه نویسـنده‌اش بپردازد؟ «آن» شاعرانه‌ای که هر لحظه موجب درهم رفتگی واقعیـت و فراواقعیت می‌شـود و در نتیجه متن در رفت و برگشـتی مدام بیـن دو فضا، مخاطب را در لذت شـک و تردیدی هنری شـریک می‌کند:

«عکس گوزنی هسـتم / می‌ترسـم چراغ را خاموش کنم / گرگ‌ها / جلوتر بیایند / از من خونی بماند به دیوار چراغ را روشن می‌کنم / سرم چسبیده به دیوار / حتما خواب می‌بینم / گوزن‌ها که عینک نمی‌زنند»

در اینگونه مواقع اسـت که شـعر معاصر را اگر چه چون هـر اثر هنری و ادبی، هنوز مشـغول کلنجار با صـور خیال می‌بینیم اما درمی‌یابیم امروز مکانیسـم اجرای صور خیال نسبت به گذشته تغییر کرده است. ریزبینی شخصی شده تخیل چیزی است که حتی در شخصی‌ترین ابیات دوره وقوع و واسوخت هم نمی‌توانیم سراغ بگیریم. انگار «من» در آثار معاصر آنقدر شخصی و در عین حال آنقدر قابل تجربه دیگری است که متن را از خیال به واقعیتی انتزاعی متمایل می‌کند. این واقعیت مجازی آنگاه انتزاعی‌تر می‌شود که متن با یک بازی زبانی همراه می‌شود؛ شیوه‌ای که در شعر نظارتی‌زاده عمومیت ندارد، چرا که می‌توان این شعر را شعری بیشتر محتواگرا دانست تا فرمالیستی.

«شاد باشم یا غمگین / برای نوزادی / که مرده به دنیا می‌آید / مرگ اولم نیست که فراموش کنم / من / تقسیم می‌شود / به تعداد مورچه‌ها...»

مجموعه شعر «یادگاری‌ها با درخت بزرگ می‌شوند» نمونه روشـن و خوبی است برای معرفی شعر تصویرگرا، عینی، جزءنگر، محتواگرا، روزمره، ساده‌نویسـی شـده و نسبتا کوتاه این روزگار.